

تغزلی برای آسمان آبی!

وعدۀ ما آسمان آبی بود

عفت کیمیایی

نشر داریوش، ۱۳۷۳، ۳۲ ص

۶۰۴

شاعر هر آنچه که صید می‌کند، جز دوباره دیدن اشیا و کشف عواطف پنهان و واژه‌ها نیست و لذت هنری برای مخاطبان متن فراهم نمی‌شود، مگر آنکه حادثه لازم در زبان عادت فراهم گردد و نشانه‌ها، به دلالت مؤلفه‌های زبانی نزدیک و نزدیک‌تر شوند.

در مجموعه کوچک «وعدۀ ما آسمان آبی بود» این مقاله از چند زاویه قابل تأمل است. گفتنی است که عفت کیمیایی در دهه پنجاه همدوش بسیاری از شاعران جوان آن روزگار، در نشریات ادبی حضوری جدی داشت. اما ناگهان سکوت کرد و تا همین اواخر خبری از وی نبود. اکنون چندی است که بار دیگر ما شاهد ادامه کارهایش هستیم. ارمغان این همه سال شعر گفتن شاعر، مجموعه کم حجمی است به نام «وعدۀ ما آسمان آبی بود» در این دفتر علیرغم مشخص نبودن تاریخ سرایش شعرها، نوعی انتخاب و ادامه شعری از گذشته تا به امروز صورت پذیرفته است.

شعرهای عفت کیمیایی از همگونی همان نگاههای دهه چهل و پنجاه برخوردار بود و زبان در خدمت عواطفی است که جهان بینی آمیخته با زیباشناسی در آن کم رنگ است. شاعر در نقاشی اشیا به بافت زبان کمتر توجه نشان می‌دهد و در گزینش واژه‌ها چنان که باید از صنعت و تعلیق سود چندانی نمی‌برد.

«حالا هر کجا که بگذری زیا نیمه‌ات را می‌شکند

یا قفل می‌زنند نیمه دیگر را» (ص ۲۲).



عفت کیمیایی

وعده ما آسمان آبی بود

عفت کیمیایی

این بیان مستقیم راه هر نوع تخیلی را برای خواننده می‌بندد / کیمیایی علیرغم برخورد عاطفی‌اش با زبان دریافتن جایگاه کلمات به ترتیبی تازه دست نمی‌یابد.

«نمی‌تپد دلی به هوایت / شهر «گودالی» و / خانه، دهلیز است / چنین است / هیچ نگاهی چراغ تاریکی تو نیست / دستی نمی‌جوئی / سینه‌ای نمی‌یابی / می‌نویسی / دل‌تنگی‌ات بر دیوار می‌نویسی و می‌گذری» (ص ۲۴)

شکی نیست که این زبان از مدرن‌سیم فاصله دارد و شاعر در ابراز دل‌تنگی‌هایش، از ابزاری به‌یاد و بیانی آشنا سود می‌جوید. در حالی که در عین ایجاز می‌توانست زاویه‌ای را برای نشان دادن تصاویر برگزیند که نوآوری ذهن و زبان را در پی داشته باشد. در مجموعه «وعده ما آسمان آبی بود» نگاه تغزلی شاعر نسبت به پیرامونش درخور توجه است. چراکه نوعی شوریدگی پشتوانه این قبیل تغزلهاست.

عفت کیمیایی آنجا که به ذهنیتی زلال دست می‌یابد از «سکوت سالها می‌گذرد» و «از انعکاس آفتاب در آب و آینه» خبری می‌دهد. در اینجا شاعر یک گام به ویرانی خویش نزدیک می‌شود و ساحتی را باز می‌گوید که نقش‌پذیری کلمات از بیان متعارف فراتر می‌رود:

وعده ما آسمان آبی بود و جانب خورشید / چه پیراهه می‌رود، دل و دست ترانه ساز تو / آن جا که باغ زیر چتری از غروب / خواب نور و باران می‌بیند / حالا بیا،

از قصه و حدیث گذشته بگذر و تنها/ از بارانی بگو که می‌دانم گیسوانم را
نخواهد شست» (ص ۲۱)

«وعده ما آسمان آبی بود» دارای ساختی منظومه‌ای است که گستره شعرها با نوعی
پیوستگی موضوعی همراه است. که با هر مکتبی می‌توان از یک فضا به فضائی تازه‌تر وارد شد
شاعر آنجا که از تکرار و ترکیبات ناموزون و چه بسا کمتر شاعرانه دور می‌شود به تجربه‌ای
موفق نزدیک می‌شود و نوعی شهود درونی به مدد زبانش می‌آید.

«صدایی ظلمت را می‌راند و/ انگیزه‌ای مرگ را/ غروب آخرین ستاره/ طلوع
تازه‌ای است/ و نگاه شوریده‌ای/ که از آخرین برف/ بهار را می‌طلبد/ صدایی که
روز را ادامه می‌دهد و انگیزه‌ای که شوق را» (ص ۱۷)

جائی که شاعر بی‌واسطه عمل می‌کند و اشیاء در موقعیت «خوبش» فراخوانده
می‌شوند. شاعر به بیانی ساده، اما عمیق دست می‌یابد:

«باد لباسها را برد/ و من تمام تابستان/ در چشمان تو دویدم/ روز در شتاب و
شرجی می‌گذشت» (ص ۱۸).

شعر زیر نمونه‌ای از ایجاز لازم را در خود دارد:

«دریا/ نه چراغ می‌خواهد و نه ستاره/ با قطره زاده می‌شود/ (ص ۲۰)

مشکل اساسی در شعر کیمیائی، دور بودن از تحولات سالهای شعری است به همین
خاطر فضاهائی را که شاعر برای عبور از خود انتخاب می‌کند، عموماً محدود و ترکیبات اندکی
بوی دیروز می‌دهند و سرانجام بسیاری از شعرها از ایجاز لازم برخوردار نیستند. در شعرهای
کوتاه که همگی در همسانی نور و صدا، با یکدیگر مشترک هستند، کلمات چندان تروتازه
نیستند:

«اکنون مرا به رطوبت تبار ترانه‌ای پیوند می‌زنی/ که دیگر گونه گمانی از
جغرافیای آینه است.» (ص ۲۵).

با این همه بازی نور، حضور رنگ و فصول و جریان دائمی گیاه نشان می‌دهد که شاعر
همواره میل رسیدن به طبیعت دارد: اما این حضور و نزدیکی تا چه حد امکان‌پذیر است باید به
متن رجوع کرد و نمونه‌های موفق را جدا کرد.

در شعر ۱۲ تنها دو تکه شاعرانه به چشم می‌خورد:

«زنبیل آوازاها را در ایوان تو می‌آویزم ... خط ناتمامی از پرواز... تنهائی ما را
تفسیر می‌کند» (ص ۳۰).

در شعر کیمیائی تمناهای شاعرانه تا حدودی یادآور تجربه‌های فروغ است که اینجا و
آنجا دیده می‌شود:

«فصلی که پاره‌پاره تن معشوق/ به تاراج می‌رود/ سازی که شکسته است و

آغوشی که جز با پریشانی پر نمی‌شود» (ص ۳۱)

شاعر که از تقابل «عشق و زخم» همواره نشانی از دیروز را بر شانه دارد، حرفهایش یادآور آن سالهای زخمی است که صدای نسل پیشین را با خود دارد:

«انگشت هیایم / دردستهایت ذوب می شود / اینگونه خورشید را به شرم
وامی داری» (ص ۲۹)

و یا «وقتی که من هنوز / کهنه ترین پیراهن عشق را بر تن دارم» (ص ۹)
شاعر در بسیاری لحظه‌ها چندان که باید به لحاظ عاطفی با کلمات درگیر نمی شود و همواره حسی مرموز او را در نیمه راه از رفتن باز می دارد تا او نتواند بی واسطه حرفش را بزند. گویا زبان از هر نوع خطر کردن واهمه دارد!

«حتی اگر به ناچار طرحی بکشم از قفس / به عمد از سر فراموشی / در آن را باز
خواهم گذاشت / چه تلاطمی دارد این دریا / چه تحملی دارد این سینه» (ص ۲۱)
عفت کیمیائی در شعر امروز ادامه خطی از شاعران دهه پنجاه است که تغزل را با فضاهای سیاسی درهم می آمیختند و «من» خود را در پشت انبوهی از واژه‌ها پنهان می کردند. شعر کیمیائی ریشه در گذشته‌ای دارد که در آن اسلوب و دانش شعری همواره رعایت گردیده و بی قراری‌های شاعر، عشق و سیاست را به هم می دوخت.

در مجموعه «وعده ما آسمان آبی بود» شعرهای نخستین از زبان صیقل یافته تری بهره مند هستند و هدف نهائی شاعر را که یافتن «پنجره‌ای رو به گریزگاهی سبز و مه آلود» است بهتر نشان می دهند.

عفت کیمیائی برای همراه شدن با فضاهای امروز و فاصله گرفتن از باورهای دیروز، ناگزیر است با ابزار زبانی نوین تری به قلمرو شعر نزدیک شود و با متن، رفتاری مناسب داشته باشد. «وعده ما آسمان آبی بود» ایستگاهی است برای شاعری که زبان تغزلی و ملایمی را پیش رو دارد و برای بهتر دیدن جهان پیرامونش به تجربه‌های شخصی و پختگی کلام، هنوز نیازمند است. هر چند در این اثر دیگر آسمان آبی نیست!

«وعده ما آسمان آبی بود» تمثیلی است: برای همیشه دیدن اشیا و انسان معاصر. همین

تابستان ۷۵